نمونه‌هایی از صفحات دستنویس

دور شدن: الغروب فرو شدن خورشید: الغروب نزدیک شدن
آب: الکتب والکتابه بشتن واصل الکتب الضم والجمع ومنه قال الکتب
الجملة ای جمعت بین طرفی فرجها حلقته ومنه اشتقاق الکتیبة: الکرب
اندوهگین کردن: الکرب والکراب شوم گردن زمین: الکروب
نزدیک آمدن: الکعوب بستان بزرگ خریدن زن: اللغوب رنجه
شدن قال الله عز وجل وما مسنا من لغوب: النجب جمع کردن: النذب
جوانمرد ومنه الندبة: النشبة معاشیست کشتن: النصوب فرو شدن
آب در زمین: النقب سوراخ کردن: النقابة نقیبی کردن والنقیب
فی اللغة کالامین والکفیل والنکابة مثل النقابة والمنکب عون العریف
الهرب گریختن ث الثبات والثبوت استادن: الحرث
سوراخ کردن: السکوت خاموش شدن: الصمت مثله: القنوت
دعا کردن: القنوت طول القیام ایضا: المقت دشمن کردن: البنت
والثبات شدن: المکث چوب یا آهن دراز که بدان
فی التنکر ونحوه ث الحرث نوافذ ومنه قولهم لقوم ما لکم
وما حرث وانما قیل حرث لمکان قرار: الحرث والحراثة کشت کردن

قال النابغه لما رأى واشق إقعاص صاحبه ولا سبيل الى عقل ولا قود
العقل دارو سلم را بستن والعقل دانستن بخرد المعقول بر سر کرده
شدن العزل بسمان رشتن العقل بستن الفصل جدا کردن
والفصل حکم کردن قال الله تعالى وهو خير الفاصلين الفصال کودک از شیر
باز کردن الفصول بیرون شدن قال الله تعالى ولما فصلت العير المفصول
والفصل باز آمدن از سفر ويقال فيه لغة المفصول جدا شدن المنزول
فرود آمدن النسل والنسول بستم شتر بیرون آمدن ونسل لاردن معروف
قال الله عز وجل من كل حدب ينسلون اى يخرجون النسلان بيوبه
دویدن الهنسلان الهنسلان مثل الهطل والهطلان الهزل
سخن بمزاح کردن الهطل والهطلان بسمان باران کردن الهزم
بکن بدان الهيثم دیدان برهنه کردن بخنده الثلم رخنه کردن
الهشوم فرو خوردن مرغ الجوع بیرون الجزم کاه کردن والجزم
بیرون الجزم سخن جزم کردن مثل قوله لم يفعل الحلم بیرون
ومنه الحلمان الحتم واجب کردن قال الله تعالى حتما مقضيا الجزم
بیرون الجرمان باز داشتن یکی از یکی الحزم هشیاری کردن

یازدهم

وحزم الحزم فیه لغة ٭ الحسم بریدن ومنه سمی السیف الحسام ٭ الحطم شکستن
ومنه سمی الحطمة ٭ الحتم مهر کردن ٭ الحزم بریدن ٭ الحزم بریدن
کوشش ٭ الحصم خاییدن بهمه دندان وحصم الحصم فیه لغة ٭ الحطم مهار کردن
الرتم نشان بستن بر انگشت ومنه الرتیمة والرتمة ٭ والرتم الرق والکسر
الردم رخنه بر آوردن قال الله تعالی ردما آتونی ٭ الرسم شتر شناس
الشتم دشنام دادن ٭ الصرم ضرب الشیء الصلب بشیء مثله ماله اللبث ٭
الصرم بریدن والصرم الاسم ٭ الصلم بریدن گوش ٭ الظلم ستم کردن
والظلم الاسم ٭ العزم والعزام کردن ٭ العزام بلیدشدن وعزم
مثل کرم فیه لغة ٭ العزم والعزیمة جد بر کار نهادن ٭ العصمة نگاه
داشتن ٭ الغشم ستم کردن ٭ الفصم کسر الشیء من غیر ان یبین ٭ الفطام
کودک از شیر باز کردن ٭ القسم بخش کردن ٭ القصم شکستن چیزی وبهم
القصم خاییدن بسر دندان وقصم یقصم فیه لغة وقصم افصح ودخل
اعرابی مکة فقال ان رهطی [illegible] ٭ القطم گزیدن
الکرم والکرام مثله ٭ الکسم [illegible] مثل الهشم ٭ وفعل الکسم بریدن
معنی القطم خشم [illegible] ٭ الکلم جراحت کردن ومنه قرآء من قرآء

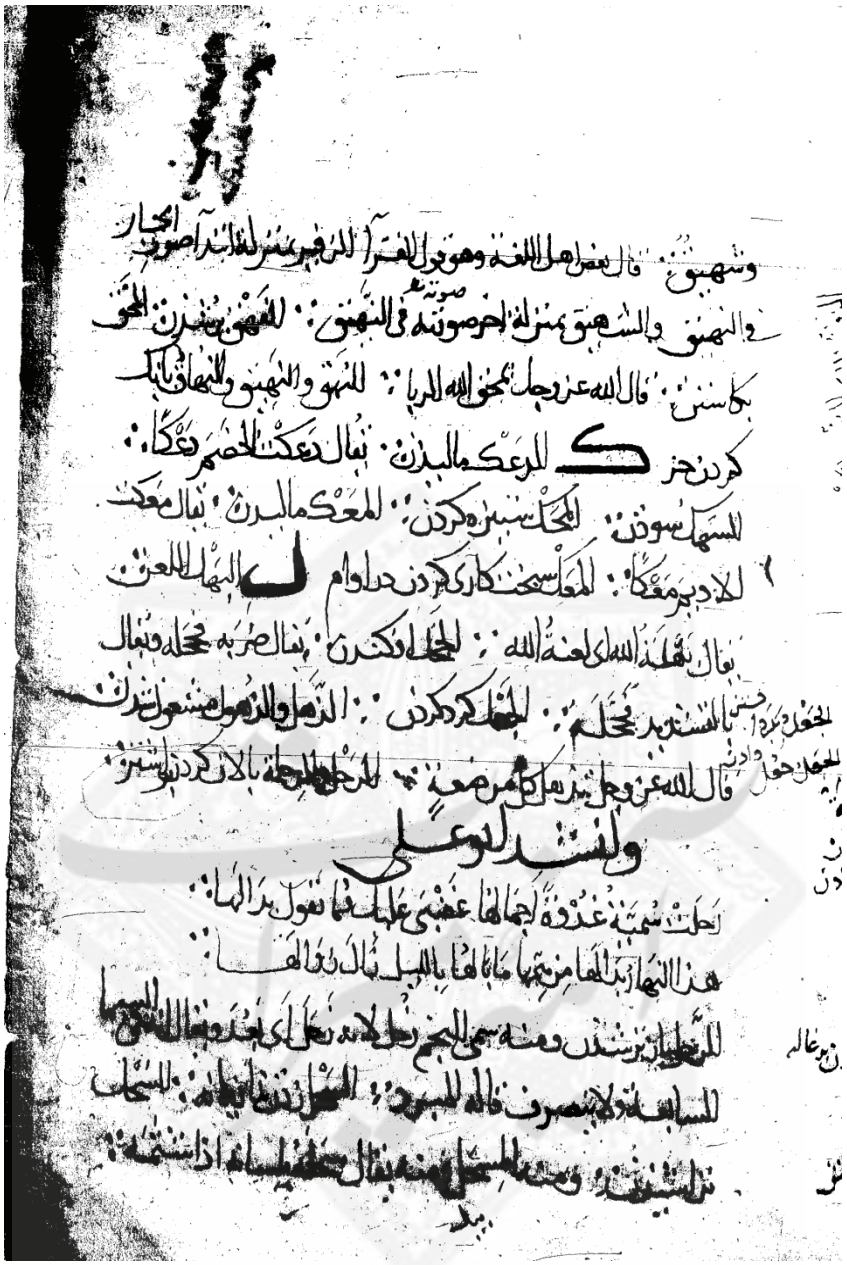

وشهيق: قال بعض اهل اللغة وهو اول الغرغرة الزفير يسمع له نهاية آصوات الحمار
والنهيق والشهيق بمنزلة اخر صوته في النهيق: النهض بشدة الحق
بكاسنن: قال الله عز وجل تحق الله الدنيا: النهق والنهيق والنهاق بانك
كردن خر ك الدعك مالبدن: يقال دعكت الخصم دعكا:
المسهك سودن: المحك سنبره كردن: المعك مالبدن: يقال معكت
الادبر معكا: المعك سخت كارى كردن در اوام ل النهل اللعن:
يقال نهله الله اى لعنه الله: المحل اوكندن: يقال ضربه فحله ويقال
المستريد فحله: الجعل كردكردن: الزمل والزمول مشغول شدن
قال الله عز وجل يزمل كل ممزعة: المرحل الرحلة بالان كردن بوشتر:

وانشد لنوعلى

رحلت سمية غدوة لجمالها غضبى عليك فما تقول بدالها:
هذا النهار بدا لها من بينها ما بالها بالليل زال زوالها:

المرطيان برشدن ومنه سمى الجمع رطلا لانه نقل اى بعد ويقال الشيء
المسابقة لا ينصرف قاله المبرد: المسحل زدن بانيانه: المسحل
نرا شيدن: ومنه المسحل منه يقال حلقه بلسانه اذا شتمه:

لاتحب العرجين • الفلج شكافته شدن ليس برين • الفلج
الفلج فرو دندان شدن • الفلج جين بتكر خوردن • اللفج والتفاج
شدن شتر • المذج سودن دان • المرح نشاط كردن •
لمح منكر شدن • المتخ ان يغلب على قلب الرجل الترسيم
تمتش طعام • يقال سنخ الطعام وسنخ اذا تغير •
الطنخ مثل السنخ • الفنخ نرم شدن كالمفاصل ولكن ما يستعمل
في لين الاصابع ولذلك سميت العقاب فنخا لينثني جناحها في الطيران
ل البعد هلاك شدن • قال الله تعالى كما بعدت ثمود • الجدر
برشدن • الجهد كوشيدن • الحرد خشم كرفتن مشكين الرأي
خطأ قاله ابن دريد • وقال ثعلب الذي سمع من الفصحاء في الغضب
الحرد تحرك الرأي • وقال سألت ابن الاعرابي عنها فقال صحيحة
الا ان المفضل اخبرني ان من العرب من يقول الحرد والحرد والتشكيل
لكنز والاخرى فصيحة • الحمد والحمدة سپاس داري كردن •
الدرد دندان شدن • المشد الشد راست بافتن رشد

الدهاة في الاحتكار
الدهاة في الاستقامة

والقدرة والمقدرة توانستن وقيل يقدر فيه لغة : القدر
انداختن چيزى بمقدار ويقدر فيه لغة : القدر بستاختن سزا قال الله تعالى
وما قدروا الله حق قدره : القدر تنگ كردن قال الله تعالى فقدر عليه رزقه
والقدر تقدير كردن قوله تعالى وظن ان لن نقدر عليه : الجنس وجوب
الجوت اذ ذهب مغاضبا وقيل اى لن نضيق عليه واصل القدر التضييق
القسر عليه كردن : القسر بوست باز كردن : الكسر شكستن :
الكسر خشم : الدرر : النفور والنفار رميدن ستور : والتقرير
شدن بسفر قال الله تعالى فانفروا ثبات او انفروا جميعا : النقر ميان
جوب بر كندن ومنه المنقار : الهدر والهدار باطل شدن خون قال
ابو حاتم هدر دم القتيل يهدر بالضم هدرا مفتوحة الدال : كذى قال
الاصمعى : وقال يعقوب هدر يهدر هدرا وقال ثعلب يهدر ويهدر
والهدر المصدر والهدر الاسم : الهدر والهدير بانگ كردن شتر
والهدير صوت الحمام : قال ابو حاتم وهما الوحشى من الحمام مثل الدباسى
والقمارى يقال فيه هدل يهدل هديلا : الهصر الجذب قال الله تعالى
هصرت نفوس رؤسها فتمايلت على هصيم الكشح ريا المخلخل :

قال الاصمعى
هسرت كذا كذا ناقة دعتها شتر وان قلت لها دوى
اسال سؤل فلان عليه وشتر بسوط وجر شعره
وفسر بنه ول كله
انا الكسر فى وجوه اولها الغلبة

ع ش الاعراس عروس کردن ؛ الاقتاس پایه دادن ؛ الاحلاس
دوره بخیزن ؛ الاخلاس شال برانشتر او کندن عن شعره ؛ دروی
غیره حلست البعیر اجلسه جلسا ش الاحماس بحش کوش ؛ الاغطاش
تاریک کردن قال الله تعالی واغطش لیلها ؛ الاحماش رنج نمودن کسی را ؛ الاحماس
سخت گریستن ؛ الاقتاس بکراشتن کوسفند را بشب ؛ الاحماس دود برمن ؛ الاقراش کار کردن ؛ والذی دخله هذا المعنی
القرش ؛ یقال هو یقرش لعیاله ویقترش وینقرش ای یکتسب ؛
واما اقرش فمعناه السعایة ؛ یقال اقرش فلان لفلان اذا سعی به واغاه
السوء ؛ ویقال والله ما اقرشت بک ای ما وشیت بک ؛ الاحماس سرخ
الاقراش بان ایستادن ارجیص الاخماص کسیل کردن ؛ الارقاص
ارزان کردن ؛ الارقاص پای بازی آوردن ؛ الاخلاص دیده کردن ؛
الانقاص برجا بکشتن ؛ الاتراص محکم کردن ؛ الارعاص کشتن
گرما عن الی بید ؛ الاذراص بجه بیفکندن اشتر ؛ الاقراص بر امل
گرهان اشتر ؛ الاقعاص شبیشه راست کردن وان اجلست القعاص
علی راسها قلت عقصتها ض الاعراض روی گردانیدن ؛ الاعراض

الاعراس داماد شدن
و بعروسی پالیدا
الاحماس رباب فرو بردن
الاغطاش چشم او ورم بجه
الاحماس رنج نمودن
الاقراش بان ایستادن
الاخماص
الاقعاص برجای
بکشتن
الاعراض

الاعراض معنی الاعراض التعرض ۰ الانقاض بر توشه شدن ۰ الانهاض
شتر داشتن ۰ الامتعاض رهائی کردن ۰ الانهاض از جای بر انگیختن ۰
الاحماض حجت باطل کردن ۰ الاحماض کرنه کردن ۰ الافراض دام دادن
قال الله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ۰ الانغاض سر جنبانیدن
قال الله تعالی فسینغضون الیک رؤسهم ۰ الانباض بانگ افروختن
کمان خرب وترها ۰ یقال انبضت القوس وانبضتها رواه ابو عبید وهو
من المقلوب ۰ الاغماض در نیام کردن شمشیر ۰ الاجماض بجه بیفکندن
شتر ۰ الانتفاض بانگ دادن برکشیدن ۰ الارکاض بزرگ شدن وجنبیدن
اسب در شکمش ۰ الانغاض ختم آوردن ۰ الاغماض ختم فرو گرفتن
حسنة الامر قال الله تعالی الا ان تغمضوا فیه ط الاهباط فرود آوردن
الاقراط ارصد در گوش ۰ الاسقاط بیفکندن ۰ الاحباط باطل کردن
قال الله تعالی فاحبط اعمالهم ۰ الافساط دادن کردن قال الله تعالی ان الله
یحب المقسطین ۰ الاعباط دیم شدن ابیات الاسقاط دار و درس
شتن ۰ الاغلاط وی توشه شدن ۰ الاملاط بجه بیفکندن شتر ۰
الاعماط والاغباط دایم شدن ۰ الاحراط مصدر لحرطت

الاحراض حسود گردانیدن وکرانیدن
الارباض چیزی سخت بهار و مدارا کردن عسیر
الارباض فرو خوابیدن چهارپا
الارماض سوختن آتش کرم و
سبب دل را الاعراض یکی
یک بر شتر نشستن الاعراض بدا
دیدن مالی که فرصه دکوه کردن الاف
شمشیر و کارد را دسته کردن
الانغاض گرانت یاد کردن

الانقاض
الاقاض

الاسقاط بحشم آوردن
دور کردن الاشراط
الاغلاط بغلط افکندن
و کردن باران و در قحط دادن
الاملاط اللغط الاسقاط
زیاده و کاهیدن الانشاط

الاحتفال بسر عارب دادن ؛ الاقتال عرضه کردن کسی را بر کشتن
الاعتقال بسر شدن بستر لاغر بار کردن کودک ؛ الاعتمال تاه کردن
بضاعة وکرد انیدن از در چیزی که خیر نبود در آن ؛ الاشتعال بر فرس ملح
اندر صهر روی ؛ الانتقال دادن ؛ الارتعال نشاطی کردن ؛ الاکتحال
والاهبال مرد هر بدکردن ؛ الاقتال با نکرد انیدن ؛ الاحتال نزار
کردن ؛ الابتهال کیا برامدن ؛ الاقتال خشک کردن رواه ابو عبید
عن ابی زید ؛ یقال اقتله الصوم وقتل الجلد بقتل اذا یبس ؛ الاجفال
ذیل فرو گرفتن کرد ؛ ومال من الجمل اجفلت رواه الکسائی ؛ الارمال
زن بیوه شدن ؛ الارحال شتر راحله کردن وکذلک اذا اخذ بعیرا
صعبا فجعله راحلة رواه ابو زید ؛ ویقال لما ارتحلت الراحلة اذا
رکضت ولذبت ؛ الاشتمال مشتمل شدن ؛ الاغتال کارد شکوار
شدن ؛ الاجبال بر سخنی رسیدن وذلک اذا قصد الحافر الی جبل
لا یمکنه الحفر ؛ الاشتال مهربانی کردن وشتر بچه شدن
الاعبال درخت بی برگ شدن ؛ الاکرام دیدار اشتر افتادن
دیگر دیدن ؛ الاکرام گرامی کردن ؛ الاعدام اکاه کردن

الاشتعال آتش در هیزم اوکندن

الابتهال اول شغل انسان

الاعدام استوار کردن

الاعدام استوار کردن

الاقتحام لندریافتن . الاقدام و الاقرام بر کردن . الالقام سیلی کردن
الاستلام سبزوی و فرو گرامس و مسلمان شدن و سلف دادن . و گرو دیدن
الاعتلام درویش شدن . الالجام لگام بر کردن . الاظلام تاریک
شدن شب . الاصرام درویش شدن . الاجرام گناه کردن و مجرم
الاکام خاموش کردن و در سخن ماندن . الانصام جوزات ستور را .
الاضرام آتش افروختن . الاحکام و الابرام محکم کردن . الاجمام بدلی
کردن . الاسقام بیمار کردن . الاغنام بغنیمت دادن . الابرام
ستوه کردن . الاحکام باز داشتن و اصل الحکم المنع و منه سمیت الحکمة
و الحاکم . الالطام خورش دادن . الالزام لازم کردن . الاجرام
بشتافتن . الازدحام بسیار کردن گیر بر مردم . الاقسام سوگند خوردن
الاحشام رخ نمودن کسی را . الانجام دایه باییدن . الانقام
و الانجام باز پسان زاران . الالقام لقمه دادن . الاصرام
مشتر داشتن و هو من الصرمة . یقال اصرم الرجل اذا ساءت حاله و قلّ
ماله و الاصل انه صرمة ای قطعة . الالزام خوش کردن کسی را .
یقال الزمت فلانا قبلان الهدیة رواه ابو عبید . الاعمام دست

الاحرام محرم شدن

الانعام ماکوار او دن طعام الاحشام کا
از کسی درخواستن الاحرام احرام کردن
و در حرم شدن و در ماه حرام شدن الاسـ
بلند کردانیدن کاسهام قرعه افکندن
الانجام
الاحرام محسب کردن و درویش شدن
الاضرام آتش در هیزم زدن
کردن و در کدا شدن الاغرام
و سخت حریص کردانیدن

الاصرام درویش شدن

یقیت له

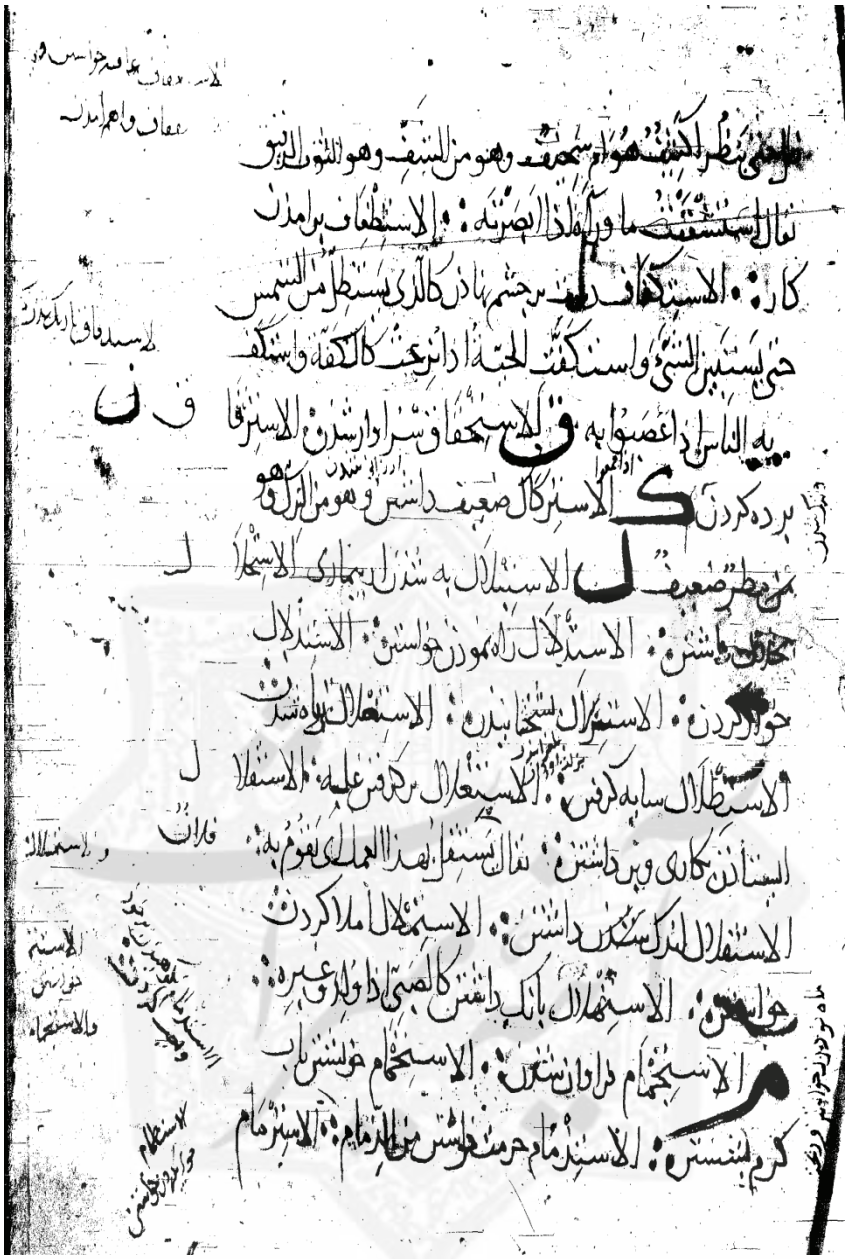

حتی ینظر اکثیف هو او سمیف وهو من السیف وهو الثوب الدنیق
یقال استشفت ما وراء هذا البصریة : الاستطفاف بر امدن
کار : الاستکفاف ل بر چشم نهادن کالذی یستظل من الشمس
حتی یستبین الشیء واستکفت الحیة اذا نزعت کالکفة واستکف
به الناس اذا عصبوا به ف الاستحفاف سر او ارشدن الاستر فا
برده کردن ک الاستر کال ضعیف داشتن وهو من الترک وهو
من طرف ضعیف ل الاستدلال به شدن ایماری الاستملا ل
خاری داشتن : الاستدلال راه مورد خواستن : الاستدلال
خوار کردن : الاستمرال استخا بندن : الاستعلال بلاه شدن
الاستظلال سایه کرفتن : الاستعلال بر کرفتن علیه : الاستقلا ل
ایستادن کاری وبر داشتن : یقال یستقل بهذا العمل ای یقوم به :
الاستقلال اندک شکر داشتن : الاستملال املا کردن
خواستن : الاستهلال بانک داشتن کالصبی اذا ولد وغیره :
م الاستحمام در آوان شدن : الاستخمام خوشتن باب
کرم بنشستن : الاستزمام حرمت خواستن من الازمام : الاستزمام

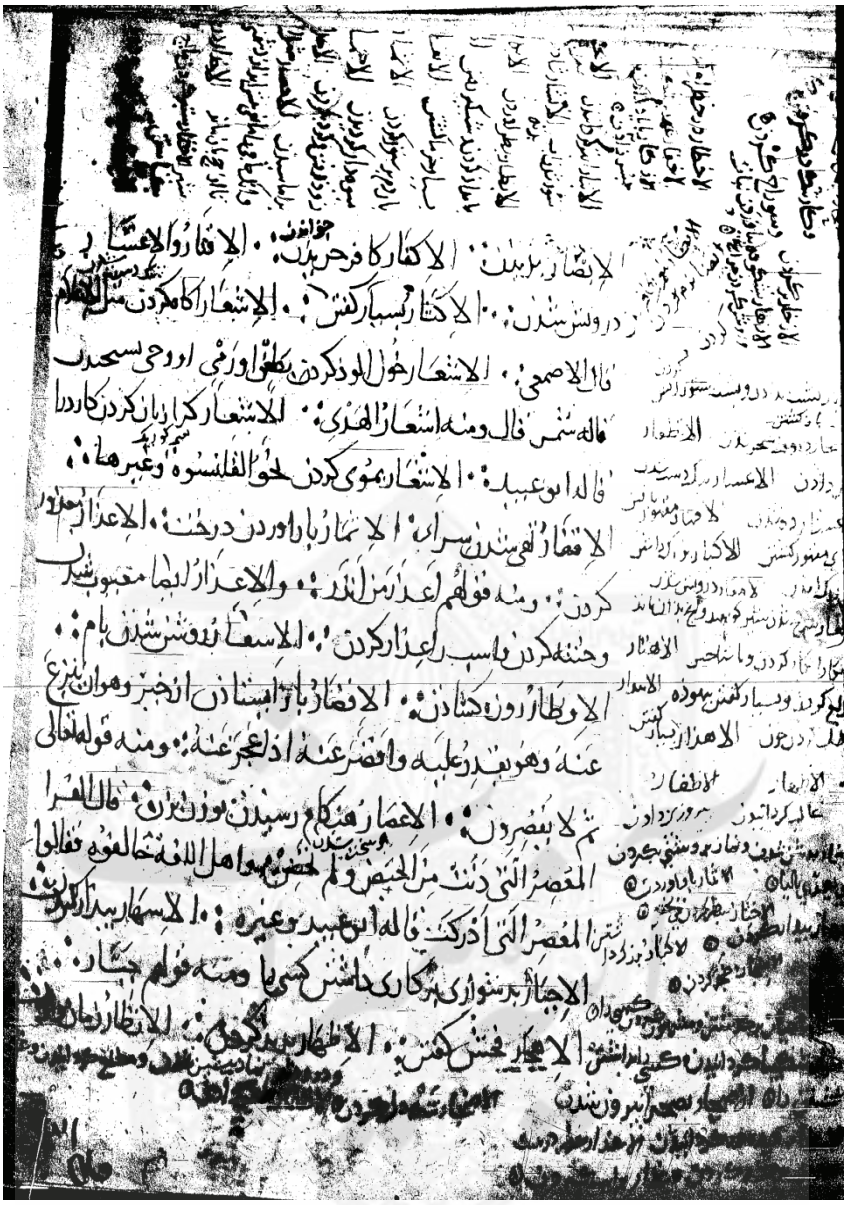

سوفاق کردن

قال الله تعالی وانظرنی ٭ الاصدار باز گردانیدن ٭ الاحجار درمانده کردن
قال الاحجاج ٭ الاقفار رمانیدن ٭ الاضمار پنهان کردن درد ٭ الاقفار
سست کردن ومنه قول النبی صلی الله علیه وسلم وهو ما روی انه نهی عن
کل مسکر ومفتر ای الذی یفتر الجسد اذا شرب ٭ الاسکار مست
کردن ٭ الاقفار جای گرداندن قال الله تعالی ثم اماته فاقبره ٭ الانشار
زنده کردن ٭ قال الله تعالی ثم اذا شاء انشره ٭ الاذکار نرزاندن ٭ الابطار
آنباز ده کردن ٭ الاسعار نرخ کردن ٭ الادبار پس شدن ٭ الاقصار
در آمدن در وقت شبانگاه ٭ الاحصار باز داشتن بیمار کسی را از سیر
قال ابن السکیت احصره المرض اذا منعه من السفر او من حاجة یریدها
وحصره العدو ٭ الاعصار سخت شدن باد ٭ الامطار باران دادن
الاهصار فراخ کردن کالجراحة وغیرها ٭ الاقفار بار دم کردن
الانثار روان ایستادن از کاری ٭ الاعثار دست باز داشتن بستم
الاعمار سرای عمری دادن وهو ان یعمر غیره عمره ٭ الاقفار نفرین
دادن وهو ان یرکبه ظهر بعیره ویعیره اباه ٭ الاعثار کردن را گیر اندر
الاظهار اندر وقت نماز بیشین شدن ٭ الابدار مه آمدن ماه
پوشیده کردن

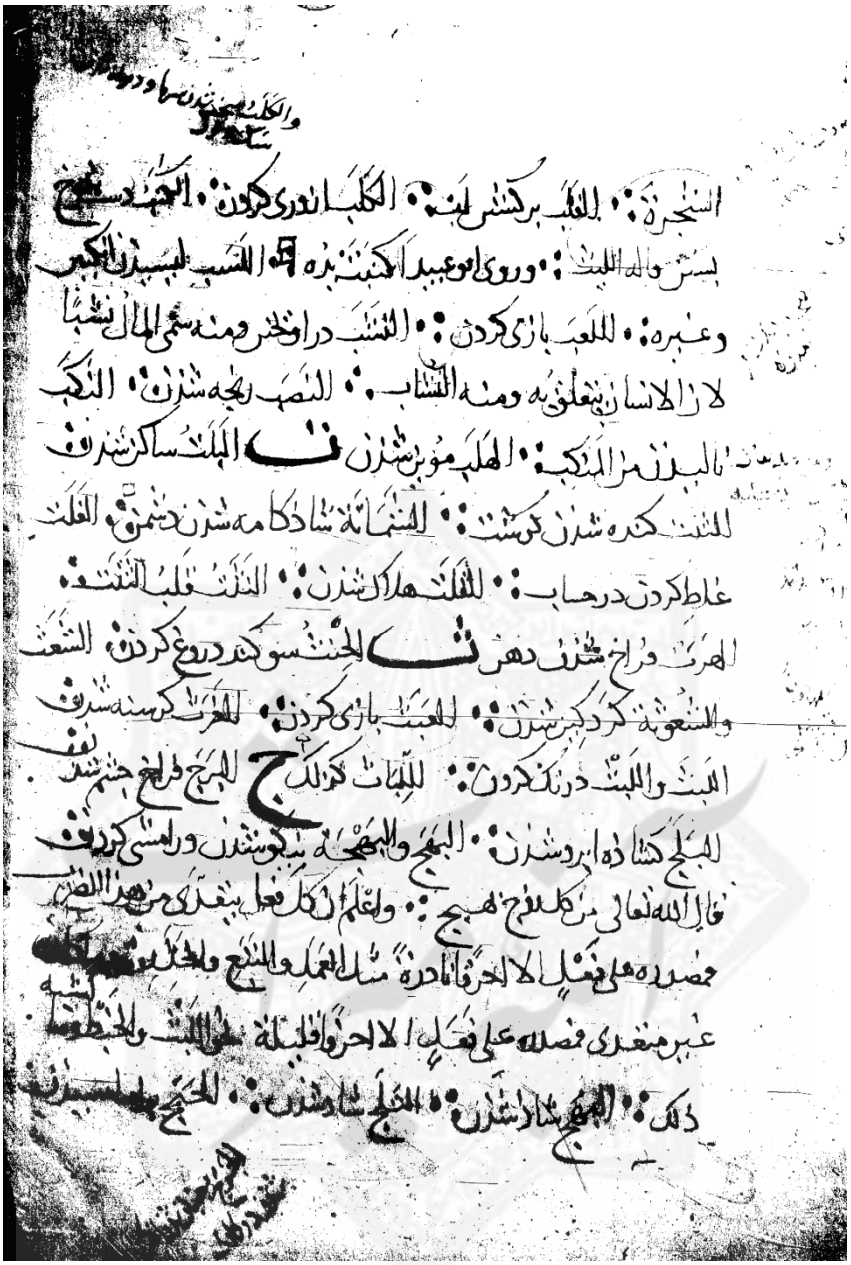

الثلب برکشتن لب: الکلب اندوی کردن: الجب دستبج
بستن والله اللیث: وروی ابو عبید اکتبت بده الثسب بسیدن الکبیر
وغیره: اللعب بازی کردن: الثسب در اوخر ومنه سمی المال نشبا
لان الانسان یتعلق به ومنه النشاب: النصب رنجه شدن: النکب
بالیدن من النکب: الهلب موی شدن ث الهلث ساکن شدن
الثلث کنده شدن کوشت: الثمالة شادکامه شدن دشمن: الثلث
غلط کردن در حساب: الثلث هلاک شدن: الثلث قلب الثلث:
الهرث فراخ شدن دهن ث الحنث سوکند دروغ کردن: الشعث
والشعوثة کرد کیر شدن: اللعب بازی کردن: الهرث کرسنه شدن
البث واللبث درنک کردن: اللبات کردلک ج البرج فراخ چشم شدن
البلج کشاده ابرو شدن: البهج والبهجة بکوشدن ورامشی کردن
قال الله تعالی من کل زوج بهیج: واعلم ان کل فعل یتعدی من هذا الضرب
مصدره علی فعل الا احرفا نادرة مثل العمل والمنع والحمل
غیر متعدی فمصدره علی فعل الا احرفا قلیلة مثل البث والحظوة
ذلک: البهج شاد شدن: البلج شاد شدن: الحنج بیاسیدن

[illegible] الحرج تنگ شدن و اصله من الحرجة وهی الشجرة
[illegible] الحرج سیه سپید شدن یقال عام الحرج اذا کان فیه خصب
وبقرة حرجاء اذا کان فی لونها سواد وبیاض وکذلک المعز والنعا
الدرج سیاه شدن الدلج فرو بردن لقمه درست وغیره
خایه شدن الشیج در کشیده شدن العرج لنگ
کرپای شدن الفلج شانه بدان شدن الملج تنگ شدن یقال ملج
عینه اذا ضاقت الملج مصدر لج الشیء فی الشیء اذا نشب فیه والماء الزاید
الدرج خاره شدن وهو التمدد والتمطط نحو الخطمی والبرنه الملج حریص
شدن المرج جنبیده شدن کالخاتم فی الاصبع والنصاب فی المسحاة
النضج الحس گوشت ومیوه الهرج تباه شدن شتر از گرمای سخت
الهرج منجبر شدن ح المج شاد شدن البراح از جای باز شدن
الجلج سوی از بیش سر بشدن الفرج سود کردن الرباح فیه لغة
المرسح خرد سر بر شدن وهو صوت العجز الصبح حمرة الی البیاض الفرح
شاد شدن الفرح فی کلام العرب الاشر والبطر قال الله تعالی لا تفرح ان الله

لا یحب الفرحین

الطلح ماندن شدن

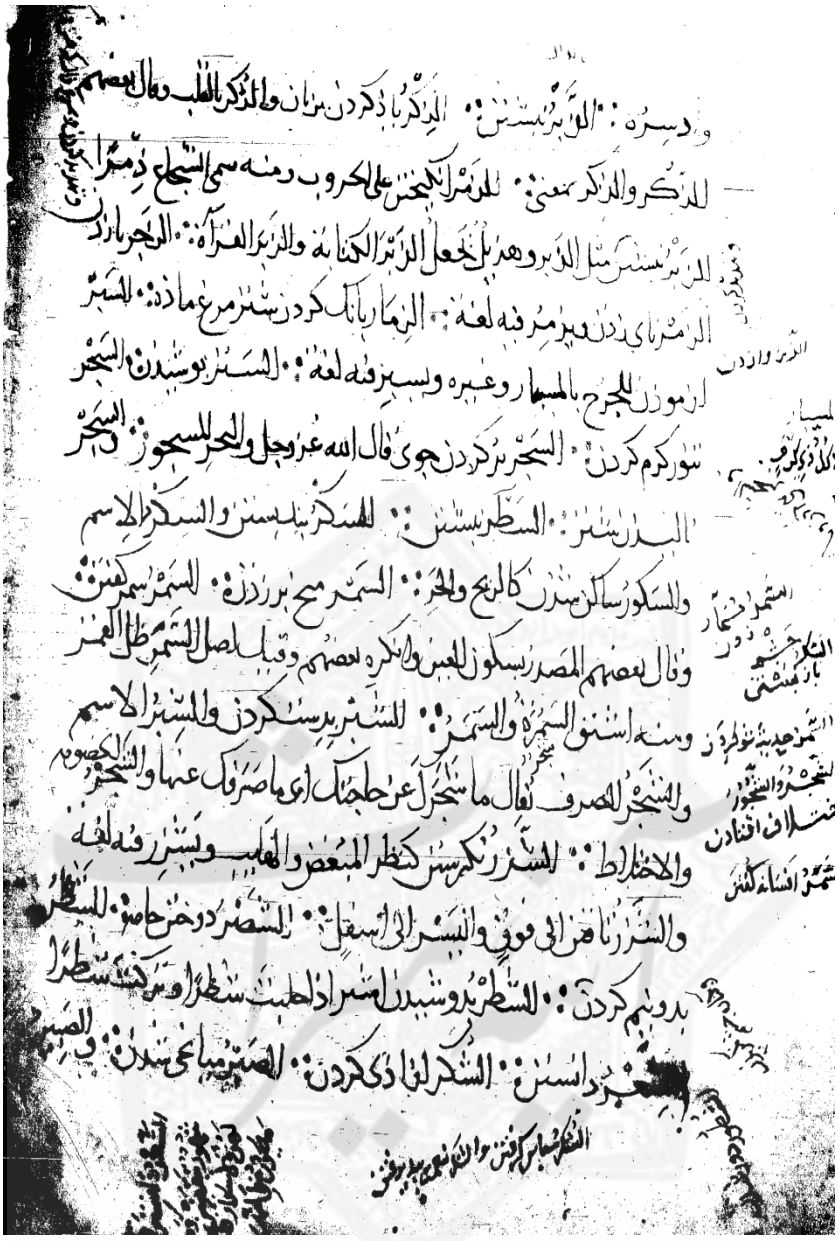

الصدور والصدور بازگشتن از آب خوردن و بیرون آمدن. الصمور
باریک میان شدن و صمر فیه لغة. الطمر بجای کردن چیز و پنهان کردن
و منه سمی المطمورة. الطهور پرچیز و منه قال للبرعوث طاهر بن طاهر
الطهر والطهارة پاک شدن. الطهر نقیض الحیض قال الله عز و جل حتی یطهرن
والوجه طهرت المرأة و یجوز طهرت مثل کرمت. العبور بگذشتن قال الله تعالی
الا عابری سبیل. العبر برخواندن کتاب و یقال عبرت الکتاب اذا تدبرته
فی نفسک و لم ترفع به صوتک. العبر جوابگزاردن و الاسم العبارة و قد
یوضع موضع المصدر قال الله تعالی للرؤیا تعبرون. العقور و العیار
بسیار درآمدن. العمارة آبادان کردن و عمر لازم و متعدی. العبور
بماندن قال الله تعالی الا عجوزا فی الغابرین و یقال غبر فیه لغة. الغمر
بیوشانیدن آب چیزی را. الفتور سست شدن. الفجر دو اشدن
الفجور تباهی کردن بالفرج و الفجور العصیان و منه قولهم و یخلع و یترک
من یفجر ای یعصیک. **و منه قول لی خراش الهذلی**
فتلتم فتی لا یفجر الله عامدا و لا یخنو بجاه عام لحالم.
الفطر افریدن قال الله تعالی فاطر السموات و الارض. القشر در گور کردن